



گفتار پیرامون حلاجیت عمام الدین نسیمی شاعرانگرای آذری  
و جنبش مترقی مردم آذربایجان تحت عنوان حروفیه

ای-کتاب  
ay-kitap.com

ay-kitap.com



- عمام الدین نسیمی و نهضت حروفیه
- تدوین تقی خمارلو
- نشر تلاش تبریز،
- سه راه شاه ، صندوق پستی ۵۴۷
- چاپ اول ، قابستان ۲۵۳۷
- چاپ نور ، تبریز
- صحافی مهر



## چند کلمه

مجموعه حاضر حاوی سه گفتار پیرامون بونخی مسائل مسوده مناقشه نسیمی‌شناسی و بازشناخت جنبش مترقی مردم آذربایجان تحت عنوان حروفیه است، مقاله نخست بخشی از مقدمه آقای «حسین حدیق» بر کتاب «دلام نسیمی» نوشته فریدون آشوده می‌باشد . مقاله دوم اثربکی از خاودشناسان شودی د موضوع آن مقایسه ادبی نسیمی و حافظ است . مقاله سوم نیز از جنبه‌های مترقی عقاید فلسفی نسیمی سخن می‌گوید . این در مقاله اخیر (۱) آقای محمد رضا کربجی ترجمه کرده‌اند .

نقی خمارلو



صفحه	مترجم	نام	نویسنده
۵ - ۱۵	-	خلاقیت نسیمی	ح . صدیق
۱۵ - ۳۰	م . کریمی	نسیمی و حافظ	ا . ج .
۳۰ - ۴۳	م . کریمی	تقد احکام دینی	ع . ف .





## خلاقیت نسیمی<sup>۱</sup>

فضل‌الله بن ابی محمد عبدالرحمن جلال الدین نعیمی تبریزی<sup>۲</sup> موجد آین حروفیگری به سال ۷۴۱ هـ. در تبریز زاده شد و در سال ۷۹۶ هـ. بفرمان میرانشاه پسر تیمور لنگ در «آلینجقا قالاسی» با جمعی از قدائیان حروفی بقتل رسید و مشهور است که تیمور لنگ از کاسه‌ی سرفصل‌الله برای خود پیاله‌ی شراب ساخت.

طریقت فضل‌الله نعیمی تبریزی بیش از هر جا در آذربایجان آن روزگاران اشاعه یافت و حتاً فعل از زندان تیمور لنگ و صیغه‌نامه‌ی معروف خود را به یازان آذربایجان خود فرستاد و چنان‌که در پیه‌س فیز

۱- گفخار پیرامون نمایشنامه‌ی نسیمی، نوشته‌آشوراف.

۲- برخی پژوهشگران معاصر، بنلط مشهدی، شیروانی و استرا ابدی نیز ضبط کرده‌اند. که ناشی از آگاهی‌های ناقص رسیده از بعض متون غیرمعتمد کلاسیک اسلامی است.

تصویر می شود ، در این وصیت‌نامه عمال الدین نسیمی را که نخستین بار همراه ابوالحسن علی‌الاعلاع بدیدار فضل شناخته و طریقت او را پذیرفته بود ، جانشین خود و مرشد آینده‌ی حروفیان اعلام داشت .

در این عهد ، آذربایجان عرصه‌ی تاخت و تاز قشو دال‌ها و فرمانروایان قبایل کوچ نشین بود و در بیشتر مناطق نادضائی مردم از سیاست حکومتی حکام ، تبدیل به شورش‌ها و عصیان‌های همگانی می‌شد. چنانکه روستاییان و خردمندان شیروان در دهه‌ی هشتم سده‌ی ۸ بر هوشمند شاه فرمانروای سلاله‌ی کسرانیان شوریدند و او را بقتل رساندند و ابراهیم اول شیروانشاه را به حکومت برگزیدند .

در همین دهه ، توختامیش از گدار در بنده عبور کرد و با ۹۰ هزار سپاهی به آذربایجان تاخت ، شیروان ، تبریز ، نجف و خجوان ، مراغه و مرند را غارت کرد و نزدیک ۲۰۰ هزار تن به بردگی برد .

سپس قارایوسف سر کرده‌ی قاراقویونلوها نخست با نیروهای جلایریان - که منشاً مغولی داشتند - متعدد و قیمودیان را شکست داد و تبریز را نصرف کرد . بعدها جلایریان را نیز درب و داغون نمود . در این تاخت و قاچها و ناامنی‌ها توده‌های مردم بی‌امان کشtar می‌شدند و آثار فرهنگی آذربایجان نظیر «دارالشفا»ی تبریز که پس از رصدخانه‌ی مراغه و در دوره‌ی حکومت هلاکو خان ایجاد شد و کتابخانه ، رصدخانه و مرکز پزشکی و مدنسی و مکاتب چندی داشت ، بدست نیروهای سیاه خرافه پرستان ویران شد .

توده‌های مردم که در هر حال زیر فشار عظیم مالیات‌ها خورد می‌شدند (بنا به اسناد موجود در دوره‌ی تیموری پیش از ۴۰۰ نوع مالیات موجود بود) در اینجا و آنجا علم طفیان بر می‌افراشتند. ولی خرافه پرستان از متفاعع حکام ستمگر مدافعت می‌کردند و از جهالت و نادانی توده‌ها سوء استفاده می‌بردند. حروفیان - که بگفته‌ی پتروشفسکی امتیازشان عبارت از آن بود که جزو فعالان پیش‌ومتنورین زمان بودند خوبات عظیمی به مواضع خرافه پرستان و فربیکاران دارد می‌آورند و در ساحه‌ی انتباه توده‌های مردم، آنان را بسوی با سواد شدن و «شکافتن اسرار حروف» فرامی‌خواهند و دست به ایجاد ادبیات عظیم همگانی می‌زدند.

از این روست که حروفیان در دردی نخست کشtarشوند گان بودند. حروفیان هوای خواه سر سخت کسترش دانش زمان و بینش خاص مترقبی خود و مخالف حکمرانی فرمانروایان غیر حروفی بودند. در هر نقطه از آذربایجان علم طفیان بر می‌افراشتند و علیه مخالفان خود مبارزه می‌کردند و فعالیت خود را با حفظ شکل مذهبی در مسیر ضد قوی‌الی و خصوصت شدید با تیموریان انداخته بودند چنان‌که در سال ۸۳۰ به شاهرخ تیموری سوء قصد کردند که بدنبال آن بسیاری از آنان قتل عام شدند. از آن میان خواجه عضدالدین نوه‌ی دختری فضل الله که تیموریان او را کشتند و سپس سوزانند و بسیاری دیگر مانند مولانا

معروف و قاسم انوار سرایی را زندانی و تبعید کردند<sup>۱</sup>.

از آن پس حروفیان مجبور به مهاجرت بهتر کیهی کنوی و سوریه و علی الخصوص شهر حلب شدند و به عبارنهای پی کیر و بی امان خود آغاز کردند. از سوی امیران و قاضی القضاها و فقیهان فرمان قتل آنان صادر می شد و بارها و مردهاشان زنده بگوردند. چنانکه در کشتاری از آنان که به روایت « مزارات تبریز » قرب به پانصد تن کشتند و سوختند، دختر فضل (کلمة الله هي العليا) نیز بقتل رسید و مشهور است که این دباعی را هنگام قتل خود به فارسی سرود.

در مطبخ عشق جز نکودا نکند.

لاغر صفتان رشت خود را نکشند،

گر عاشق صادقی، ذ کشتن مگریز.

مردار بود، هر آنچه او را نکشند<sup>۲</sup>.

۱- اسکندریگ منشی در عالم آرای عباسی ذیل و قایع سال ۱۰۰۲ از کشnar عام حروفیان بفرمان شاه عباس و « فتا و نابودی فرقه ملاحده وزوال قطعی عقاید حروفیه » سخن می گوید و نشان می دهد که شاه عباس در پایان سده دهم دست به کشتار ایشان زد و مکتب های آنان را ویران ساخت و معلمان و رهبرانشان را از جهاز شتر بحق آویخت مانند درویش خسرو، مولانا سلیمان طیب ساوجی، میر سید احمد کاشی که بدست خود او را شمشیر زد و دوباره گرد. درویش کمال اقلیدی و درویش بریان، و بودا ق بیگ دین او غلو و کسان دیگر را بقتل رساند و « بر هر کس مظنهی الحاد بود، ابقا نرفت. »

۲- مدارک تاریخی از بسیاری از این کشتارها خبر داده است. مثلا در « تذكرة الشمراء » لطیفی ( به زبان ترکی ) آمده که مفتیان خون یک شاعر حرفی متخلص به تمنایی را مباح کردند و این باعث شد که وی را با چند تن دیگر →

علی دغم این کشтарها ، در هر سو طرفداران بی شماری یافتند و به فرقه های متعددی تقسیم شدند که هنوز هم بسیاری از آنان در آذر با یجوان و قرکیه با عقاید مخفی خود زندگی می کنند. چنانکه گوران های آذر با یجوان ، بویژه طریقه های شاملو ، آتش بیگلی ، عیسا بیگلی . یئددیوار تک الی وغیره در قاراداغ و تبریز ، که پیوسته معتقدات خود را پنهان داشته اند اکنون واردان بی زبان حروفیان گذشته اند ، و « کلام ها » ، آثار فرهنگی بزرگان حروفی و از آن میان عماد الدین نسیمی را سال ها و قرن هاست سینه به سینه به فرزندان خود منتقل می کنند . و آنان را در اسطوره های خلقت و افسانه های مذهبی شان جان می بخشنند و می ستایند<sup>۱</sup>.

— از آن جماعت محکوم به قتل و سوختن بکنند . یا آنکه در شفائق النعمانیه (طبقه) خامسه ، چاپ مصر در حادثه و فیات الاعیان ص ۶۳ ) آمده که فخر الدین عجمی مفتی ایرانی در استانبول که شاگرد میر سید شریف جرجانی بود ، چند تن از حروفیان را گرفت وامر فرمود آنان را مانند زندیقان و کافران زنده بسوزانند ، و آمده که خود شخصا در آتش می دمید و در آن هنگامی لختی از ریش در ازش بسوخت . «

۱- حتا مخالفان حروفی از فضایل اخلاقی فضل الله و دیگر حروفیان در بحث از حادثه های آنان به احترام یاد کرده اند . چنانکه شمس الدین سخافی (مرده در ۹۰۲ هـ) در کتاب الضوء اللمع لاهل القرن التاسع ( چاپ قاهره ۱۳۵۴ هـ ج ۶ ص ۱۷۳ و ۱۷۴ ) می گوید « فضل الله ابو لفضل است را بادی عجمی و نام او عبد الرحمن است ولی به سید فضل الله حلال خور شهرت داشت باین معنی که حلال می خورد . او باندازه ای پارسا و پرهیز کار —

عمادالدین نسیمی را - که بگفته‌ی کوران‌ها بهیج نقطه از  
نشن کارد فرو نرفت غیر از پاشنه‌ی پای راستش - در شهر حلب بسال  
۸۲۰ هـ. بطریق عجیب پوست از قن کندند و سپس دست و پایش را فقط  
کردند. یکی برای علی‌بیک بن فوالقدر، دیگر برای برادرش  
نصیرالدین و یکی نیز برای عثمان فارابیه‌لی که هر سه از حروفیان  
بودند، فرستادند.

جریان زندگی و محاکمه وقتل نسیمی، به تفصیل در مدارک  
تاویخی اسلامی آمده است. داین نشان می‌دهد که حروفیان دبویژه

— بود که درباره‌ی وی آورده‌اند که در همه‌ی زندگانی خویش از خوراک‌کسی  
نجشید و از کسی چیزی نپذیرفت و طاقیه‌های عجمی می‌دخشد و از بهای آن  
روزی می‌خورد و با این وصف از دانش‌ها و قدرت بر نظم و نشر بخوبی برخوردار  
بود و از وی سخنانی نقل شده و بسبب آن مجلس‌ها در گیلان و جز آن در پیشگاه  
علماء و فقها برای وی برپاشد تا آنکه در مجلسی در صحراند فرمان بریختن شون  
او داده پس وی را در آلینجا از توابع تبریز در سال ۸۰۴ هـ. کشتد و او  
پیروان در نقاط جهان داشت که از بسیاری بشمارن بایند و بداشتن «نمد سپید»  
بر سر و در تن خویش مشخص‌اند، و تعطیل و مباح بودن محرمات و ترک واجبات  
را آشکار می‌دارند و بدان عقاید گروهی از جفتای و عجمیان دیگر را فاسد  
کردند و چون فساد ایشان در هرات و جز آن فزونی گرفت خاقان معین الدین  
شاهرخ پسر تیمور لنگ فرمان داد که ایشان را از شهرهای وی بیرون کنند و  
مردم را بدان برانگیخت، پس دو مرد از ایشان بنماز آدینه که او در مسجد جامع  
بود بوى حمله کردند و او را زدند و بسختی زخمی نمودند که ناچاز دیر زمانی  
بسیری شد، وهم در بی آن مرد. و آن دو مرد در همان زمان به سخت‌ترین شکلی  
کشته شدند . . .

نسیمی در دوران خود نقش عظیمی در رسانی فرهنگی داشته‌اند و نقطه‌ی عطفی در تکامل فرهنگی والدیشکی مردم آذربایجان بشمار می‌رفته‌اند.

بگفته‌ی ادوارد براوان «این مذهب . . . نه تنها مبادی و تعالیم عجیب و ادبیاتی وسیع ایجاد کرد و مخصوصاً اشعار بسیار به . . . قر کی بجای گذاشت، بلکه از لحاظ حوادثی عظیم که بوجود آورد دارای اهمیت تاریخی می‌باشد. عقوبات‌ها و شداید بسیار از ملک طرف وقتل و کشته‌های زیاد از طرف دیگر، همه بواسطه‌ی بروز این عقیده واقع شد.»

نسیمی را نخستین «شاعر بزر که در زبان قر کی غربی؛ (آذری) می‌دانند. بر استی هم دوره‌ی کلاسیک ادبیات آذری با نام نسیمی آغاز می‌شود. او نخستین شاعری است که دیوانی پر حجم به‌این زبان ترتیب داد و حصه‌ی مهمی از اشعارش را به تبلیغ آرمان‌های حروفی حصر کرد. پیهس تویس با تکیه به این موارد، شخصیت نسیمی را به شایسته‌ترین صورت توصیف کرده است، عشق سرشار و عظیم او به انسان و قر نم محبت‌های حقيقی و زیبایی‌های بشری را مجسم ساخته است. وی با انکاء به‌همه‌ی مدارک و اسناد کلاسیک و با گردآوری و تدقیق همه‌ی روایات در خصوص زندگی و مرگ نسیمی، یاران او، جریان‌های سیاسی و اجتماعی آن دوران وغیره، و با افزودن برخی پرسونازها و صحنه‌های نصویری که خواسته است بکمال آنها احتمالاً

ایدهه تولوزی خاص خود را بیان کند، پیوهس مستدل و قاریخی «نسیمی» را به قلم آورده است.

در این پیوهس نسیمی شاعر، با همه‌ی عواطف توعد و سنتی و عشق‌های عریان و صراحت لهجه و صمیمت و اظهار محبت می‌انتها به خوبان، در وحدتی با نسیمی مبارز، وجه دیگر از شخصیت فیلسوف خود، با همه‌ی جانشانی‌ها و صداقت‌ها پیش چشم آدمی مجسم می‌شود.

بگفته‌ی میرزه ابراهیموف، هنگام خواندن این پیوهس، بی اختیار آدم به باد افسانه‌ی جاودان پر و مته می‌افتد و چهره‌ی او را با همه‌ی غرور و بزرگمنشی خود پیش چشم می‌آورد که بخارط انسان‌ها و سعادت آنان رودر روی زمین می‌ایستد و برای دهایی بشریت از قادیکی و سرما می‌رود که آتش و روشنایی بیاورد.

در پیوهس مراحل دراماتیک زندگی نسیمی، دستگیری و قتل او، تعقیب شدید حروفیان، پایدار رفتن جوانی در حلب بخارط خواندان اشعار نسیمی و جزاینها با خطوطی تأثیر آمیز و فاجعه‌ای کیز تصویر شده است.

نسیمی، استاد سخن، در درجه‌ی اول شاعر والا فدرتی است که شعر بومی دیوار خود را در زمان خویش به اعتلاء رسانید و نوجه به انسان را در لیریسم آذری و ملل هم‌جوار بدعت گذارد. بزرگترین مسأله در شعر نسیمی «اتسان» که در مرکز دایره‌ی خلاقیت هنری او قرار دارد. در شعرش شوروحال زندگی موج می‌زند. بهزادهان و قادر کان دنیا

نفرت و استهزا می‌بارد.

پیهس نویس با شناخت علمی و دقیق از این وجوه شخصیتی نسبی،  
ها را در فضای واقعی و کامل از کاراکتر و نقش او قرار می‌دهد و از دیگر  
پرسو نازهای خود نیز تصویری رسا و عینی بدست می‌دهد.

برخی پرسو نازها نظیر شاه خندان، تیمور لنگ، میرانشاه،  
قارایوسف، ابراهیم شاه، علی‌الاعلا، کرمانی و جزاینها شخصیت‌های  
تاریخی پیهس هستند که چهره‌ی واقعی آنها در حوادث سیاسی و اجتماعی  
عصر نسبی، با خطوطی روشن و دقیق به تصویر درآمده است. نام بسیاری  
دیگری از نقش‌ها زاده‌ی باریک بینی و دفت پیهس نویس است که به حق  
به عناصر واقعی اجتماع آن عهد داده است.



تندیس عمارالدین نسیمی در باکو پایتخت جمهوری آذربایجان



## نسیمی و حافظ

در قرن دوازده هزار مندان بزرگی همچون لظامی و خاقانی و در کنارشان در قرن نهای ۱۲-۱۳ در ادبیات شرق و در ماحصل تصوف، آفرینیده و آثار چهره‌های شایانی همچون شیخ محمود شبستری، جلال الدین رومی، حافظ شیرازی، اوحدی مراغه‌ای و عمام الدین نسیمی در کشف و نشر افکار اجتماعی، فلسفی، سبب آفرینش یک جریان مترقی شده بود. این جریان فلسفی، ادبی با ایدئولوژی حاکم بر زمان اسلام فاطمی و ممزوج شده و در فرم پانه استی (وحدت وجودی) شکل گرفته بود.

از خصوصیاتی که نمایندگان شاخه‌های مترقی ادبیات صوفیه را با چهره‌های بزرگی ادبیات حروفیه از نظر فکر فلسفی در کنارهم قرار میدهد نگرش پانه استی آن دو به وجود کامنات میباشد. از این نظر گاه تزدیکی و فراتر افکار فلسفی و ایده‌های عمام الدین نسیمی و شاعر هم عصرش حافظ شیرازی بسیار جالب توجه و ستودنی است.

بطوریکه معلوم است، جوانی نسیمی مقارن با دوران اوج و تکامل حافظ در عرصه شعر و هنر بوده است. اگرچه هنوز درباره علاقه و همبستگی این دو شاعر داهی و بزرگ به‌همدیگر سندی و مکتوبی در دست نیست ولی نسیمی در بعضی از اشعارش به شعر حافظ اشاره می‌کند حتی او غزلی بعنوان جواب در مقابل غزل معروف خواجه (حافظ) به نام «غم‌مخور» لیز سروده است.

در آثار هر دو شاعر بزرگ، تشابه‌ای‌دها و آرمان‌های بلندبهری همچنان نزدیکی افکار و عقاید آن دو درباره حیات، انسان و طبیعت حقیقتی انکار ناپذیر است.

مسئله نسیمی و حافظ تا حال مورد توجه قرار نگرفته است، این مسئله بصورت علمی و بسیار جدی محتاج تدقیقات عمیق و دوسری می‌باشد. تلاش ما در این مقاله صرفاً روشن ساختن نظریاتمان در جهت‌های مشخص شده همین مسئله خواهد بود.

ارتادی غنی نسیمی بعلت اینکه به سه زبان آذری‌بايجانی، فارسی عربی می‌باشد عرصه آفرینش شاعر بسیار وسیع بوده و از نظر فرم و مضمون با افکار ادبی و مکتبهای مختلف دوران خود بسیار بهم وابسته می‌باشد. همانگونه که آفرینش اولین دیوان شاعر بزرگ آذری‌بايجانی برای ملتمنان فوق العاده اهمیت دارد در زبان فارسی نیز با خلق مر واژیدهای گرانبهایی در ساحه غنایی و فلسفی و هماهنگی آن بالیریک شورانگیز حافظ، حسن افتخار را در قلبیان می‌آفریند.

در عرصه ادب و هنر ، فریادهای غنایی نسیمی نداهای بشری است که از زیر باد گذشت قرنها بدرآمده ، طراوت و زیبایی خود را حفظ کرده و قلب نسلهارا فتح کرده است . روح و گوشت و خون این اشعار غنایی را انسان و سر نوشت او تشکیل میدهد . آنهم انسانی که از هر نوع اسارتی آزاد بوده ، وجود و قدرت خالق خود را درک کرده و در راه عقیده خود آماده هر نوع جانبازی است .

در اشعار هر دو شاعر بحث در مسئله انسان ، آنها را بعنوان سخنگویان آتشین و مبلغان مبارزایده و آرمابهای انساندوستی در فرون و سطایی مشهور ساخته بود ، آنها در عین حالیکه رو در روی تمام بی عدالتیهای زمان خود ایستاده بودند هر گز از جنب و جوش و روح مبارز طلبی یقتاده ، انسان را به دور کردن غم از خود و نگاه امیدوارانه به آینده‌ای روشن دعوت می‌کنند . بعنوان مثال حافظ در غزل معروف «غم مخورد» می‌گوید :

یوسف کم کشته باز آید به کنعان غم مخورد  
کلبه احزان شود روزی گلستان غم مخورد  
«دیوان حافظ» ، چاپ امیرکبیر ص ۱۷۷

در غزلی از نسیمی که بعنوان جواب به این غزل نوشته شده است خواستها و ایده‌های شاعر چنین به صدا درمی‌آید .

تکیه کن بر فضل حق ای دل زهجران غم مخورد  
وصل یار آید شوی زان خرم ای جان غم مخورد

استقبال نسیمی از حافظ ، شاعر فیلسوف شرق ، در عین حال که  
نشانه علاقه عمیق شاعر به خواجه است ، تجسم باز این حقیقت نیز  
است که از جیت عقیده و تفکر نیز باهم هماهنگی دارد .

در این اشعار هر دو شاعر در عین حال که از وضع زمانه بخاطر میسر  
نبودن ، « مراد » و نرسید نشان به آرزو شکایت میکنند ، به میثباتی  
وضع زمان و تغییر دادن آن علاقه زیادی نشان می دهند حافظ :

دور گردون گردوروزی بر مراد مادرفت  
دائماً یکسان نباشد حال دوران غم مخور

ص (۱۸۷)

بنابه این گفته ، وجود وحیات ، ثابت و بی حرکت و شکل گرفته  
نیست بلکه در تغییر و حرکت میباشد . بدین ترتیب حافظ جنبه مثبت و  
دیالکتیکش را ایفا میکند ، همین تکرش دیالکتیکی با طرز تفکر  
نسیمی نیز هماهنگ بوده و حدتی را تشکیل می دهد .

یک دو روزی دور اگر بر عکس مراد  
همچنین دایم نخواهد گشت دوران غم مخور

قید این مطلب ضروری است که شباهت و قرابت این دو اثر از  
نظر وزن و قافیه و مضمون به مفهوم تقلید نسیمی از معاصرش نیست بلکه  
نشان میدهد که این شعر از نظر فلسفی مقبول خاطر نسیمی قرار گرفته  
و او به منظور عمق دادن به فکر فلسفی خود و رسائden آن به خواننده  
چنین اقتباسی را جایز دانسته است . در حالیکه غزل حافظ ۱۰ بیت

پیشتر نیست شعر نسیمی از ۳۲ بیت تشکیل یافته است . حافظ غزل  
خود را با بیت .

حافظا در کنج فقر و خلوت شبهای تار  
تابود و ردت دعا و درس قرآن غم مخور

ص ۱۸۲

پیان رسائیده ، نسیمی به فضل الله اشاره کرده می نویسد .  
ای نسیمی با تو چون دارد نظر فضل الله ،  
قید وزندانش همه لطفت و احسان غم مخور .

بطوری که مشاهده شد جهت مشخصی که غنایی نسیمی را از  
حافظ جدا می سازد عبارت از اینست که شاعر - افالحق - گودریشت  
افکار شاعرانه اش نشان میدهد که با قاطعیت تمام به مسلک و مرام  
خود و فدار بوده و هر گز از آن روی برنمی تابد و در راه آرمان والای  
خود ، سینه خود را بسان سپری در مقابل عذابها ، شکنجه ها و  
اضطرابات قرار میدهد و بدین ترتیب ریشه اصلی مضمون فلسفی اشعار  
وعظمت شاعری خود را به اثبات رسانده ، مورد تصدیق قرار میدهد .

گرایش شاعر به اصل تغیر و تحول ( دیالکتیک ) وجود و کائنات  
اساس حلقه جهان بینی او را تشکیل میدهد ، او در عین حال که با  
قبول قوه الهی بعنوان اساس هر شیئی در ردیف ایده آلیسته ها فرار  
میگیرد ، به ثبات و تغیر ناپذیری دنیا نیز اعتقاد ندارد . به نظر نسیمی  
اگر شیئی ثابت و بدون تغیری وجود داشته باشد همانا عشق و محبت

منور انسانی به «حق» است. اودنیا را همچون کارخانه‌ای می‌باد که همیشه در تغییر و تبدیل بوده و هر روز بهرنگی درمی‌آید. محض بدین خاطراست که انسان را به فریب نخوردن حیله‌ها و قژویرهای دنیا فرامی‌بخواهد.

دل مده از دست اگرداری خبرای می‌خبر،  
کاین عروس می‌حیا دنبال قتل شوهر است.  
دم بدم از شوخ چشمی شیوه‌ای دارد غریب،  
در فریب او مرد ازده که بس بازیگر است.  
همین فکر در شکل دیگری در اشعار حافظه‌ایفا می‌گردد  
می‌جو درستی عهد از جهان سست بنیاد  
که این عجوزه عروس هزار داماد است.  
نشان عهد و وفا نیست در تبسم کل،  
بنال بلبل بیدل که جای فریاد است.

(ص ۴۳)

نسیمی این فیلسوف بزرگ که حیات اجتماعی را در حرکت وجود دنیا را در تغییر و تبدیل می‌باد و با قبول اینکه وجود را ماده تشکیل میدهد و هر گز از بین نمی‌رود در قرون دسطا به فلسفه ما تریا لیسم نزدیک می‌شود و درست مقابله آیینه‌آیینه‌ایستها قرار می‌گیرد.

پایه حرمت نه بروی خاک اگرداری خبر  
کین غبار تیره فرق خسروان کشور است

کنگرایوان شده میگوید از دارا نشان  
خشت چرخ پیره زن خاک قباد و قیصر است .  
هر کلی کز خاک میر و بند نشان گلر خیست ،  
سیزه بر طرف چمن خط بتان دلبر است .

بدین ترتیب نگرش نسیمی دولیریک فلسفی اش از دیده‌ها تری بالیستی  
بسیار پیشرفتی تر و روشنتر از حافظ انعکاس یافته است .

جهان بینی و فکر فلسفی نشان داده شده را در اشعار خاقانی و  
خیام نیز میتوان یافت . برای مثال خاقانی در اثر « خرابه ایوان  
مدائن » میگوید .

خون دل شیرین است آن می که دهد رذبن  
ذآب و کل پرویز است آن خم که نهد دهقان  
(دیوان خاقانی ، امیرکبیر)

و همینطور خیام در رباعی  
هر سبزه که بر کنار جویی دسته است ،  
کوئی زلب فرشته خوئی دسته است .  
پا بر سر هر سبزه به خواری ننهی ،  
کان سبزه زخاک لاله روئی رسته است .

دیوان خیام

چنین افکار فلسفی پس از چند قرن در اشعار نسیمی جان دوباره  
گرفته و انعکاس تازه‌ای یافته است . این شباهت و نزدیکی افکار

فلسفی به هیچوجه تصادفی و اتفاقی نیست . بدان علت که نسیمی علاوه از شاعر هم‌عصرش حافظ ، افکار متفکران پیشین و ارث فلسفی شاعران کلاسیک را یاد گرفته و از افکار مترقبی آنها بشکل سازنده‌ای استفاده برده است .

\* \* \*

همانطوری که معلوم است نسیمی و حافظ در دوران مشقت بار زد و خوردها ، کشمکشها و مبارزات فُرُودالی می‌زیسته‌اند . قرن‌های ۱۳ و ۱۴ دورانی بود که انسانها زیر چکمه‌زدن‌دان له شده ، گروههای مردم زحمتکش زیر منگنه اضطراب و شکنجه قرار گرفته و زیر استثمار مانده بودند . در دورانی که مسلکهای مختلف در دست طبقات حاکم فُرُودال وقوانین و احکام دینی بعنوان آلت استثمار بوده است ، شاعر انسان دوست و نوع پروری چون نسیمی نمیتوانست آرام بگیرد . او در وحله اول مجبور بود با سلاح افکار مترقبی خود بهای دنیا لوژی مرتعج جاری زمان حمله کند . شاعر این راه را با جسارت تمام انتخاب کرده

و با گفتن این شعر

کشتی چون نوح اگر داری ز طوفان غم مخورد  
چون بگیرد کوه و صحراء سر بر طوفان ما .

بستگی عمیق خود را به آرمان و آرزوی والای خود نشان داده و در مقابل احکامی که مانع دش قدرت خلاقه انسانها بود می‌ایستد و در موقعیت محکم و تزلزل ناید بزم‌راضع لیاقت و شرف انسانی قرار

میگیرد در این مبارزه فلسفه «وحدت وجود» ی شاعر درباره دنیا و حیات نگرش پانتهایستی (وحدت وجودی) او با فلسفه اسلامی و بانگرش و جهان بینی دیگر مسلکهای محافظه کار و در رومی ایستد این جهان بینی بین اشعار فلسفی نسیمی و حافظ پل تفکری انداخته و به قلم و مضمون اشعار آن یک ایده مشترکی داده بود.

پرسور «عبدالحسین آگاهی» محقق بزرگ ضمن بحث در فلسفه حافظ مینویسد... حافظ در تاریخ فلسفه در مورد فید وحدت وجود نقش پلی را بین عقاید ایدآلیسم و ماتریالیسم بازی کرده است. این عقیده گاه برای ایده‌آلیستها راه ماتریالیستی را مینمایند و بعضابرعکس، ماتریالیستها را بسوی ایده‌آلیستی میکشانند فلسفه حافظ کاملاً فلسفه «وحدت وجود» میباشد. اوتضاد بین روح و ماده را عمیقاً درک میکند و تلاش دارد تا با کمک فلسفه «وحدت وجود» آنرا حل ورد کند. نظریه وجود وحدت وجود به اعتبار دو خصوصیت اساسی از جهات اصلی فلسفه تصوف میباشد. تجسم و ظاهر این وحدت وجود در فلسفه، تاریخ و ادبیات ملتهاي آسیای ازدیك و ميانه، حسين بن منصور حللاج و «چوبه‌دار» اوست که در راه آن جانش را فدا کرد. پاقه ایستهای بعدی هر یک بنحوی از روش و عقیده او تعریف ویاد کردن از آنجله حافظ شیرازی.

این سخنان را عینا میتوان در مورد نسیمی نیز گفت. بدان علت که شاعران متفکری که اساس فلسفه آنها وحدت وجود میباشد

همگی حلقه‌های مختلف، که ز تغیر واحدی را تشکیل میدهند و جدا ساختن این حلقه‌ها از هم دیگر ممکن نیست.

در اشعار فلسفی، حمله او سبب به احکام سنن دینی بسیار قند و بر قده است. شاعر با گفتن:

آنکه به تقلید مجرد گردیدند،  
دورند ذوق زان به حقیقت نرسیدند.  
دور از حرم کعبه و صلندر همه عمر  
دروادی جهل از سرپندار دویدند.  
قومی که پرستند خدا را به تصور  
از نور یقین دور چون شیطان مریدند.

تقلید مجرد را از ریشه اش بر میکند، معلوم است که در مذاهب شیعه و سنی اسلام، مسئله تقلید یک مانع معنوی است که از رشد و وسعت تفکر، عقیده فردی و شخصیت انسانی جلوگیری کرده، آنرا محدود میکند. و انسان را در حالت تحقیر و اسارت نگاه میدارد. این مانع اصلی عبارتست از اینکه تمامی مسلمانان بعد از پیغمبر و امام میباشد از یک نفر عالم شرع تقلید مطلقاً بکنند. احکام و دستورهای صادر شده از این عالم عمامه دار میباشد بدون بحث و مباحثه از از طرف تمام مردم مقبول واقع شده و بدآن عمل شود. نیمی باشد چنین تقلید منحوس و مجرد، مسئله آزادی شخصیت انسانی را به معنای واقعی کلمه، با جسارت تمام پیش میبرد. او انسانها را به

گسیختن این زنجیرهای جهالت و نادانی و به کشف و درک حقیقت با ادراک و فهم خویش دعوت می‌کند. حتی مقلدان محض را از «توحید» و «حق» دور حساب کرده و اینکه آنان هیچ وقت به حقیقت نمیرسانند قید می‌کند.

تقلید روان از ره توحید بعیدند ،

زانست که هر گز به حقیقت نرسیدند .

شاعر با انشار افکار خود، انسانها را به درک شخصیت و لیاقت خود با شناخت مستقل خودشان دعوت می‌کند.

خویش را بشناس تا از سر حق آگه شوی

هر که او بشناخت خود را ، جبر نیاش چا کراست ،

حافظ نیز همین فکر را در نوع دیگری بیان می‌کند. خواجه خطاب به مقلدان خادم شریعت چنین می‌گوید:

بنده پیر مغامم که ذجهلم بر هاند ،

پیر ما هر چه کند عین عنایت باشد .

دیوان حافظ ص ۱۲۲

نسیمی رفتن به «خلوتگاه عبادت» حاکم شرع را تحریر انسانی دانسته خطاب به صوفی چنین می‌گوید:

به خلوت خانه طاعت مکن ارشادم ای صوفی

که جز کوی مغان عاشق ره دیگر نمی‌گیرد .

حافظ همین سخن را چنین گفته است

اگر نه پیر مغان در بروی بگشاید  
کدام در بزم چاره از کجا جویم؟

۲۶۰ ح

بطوری که ملاحظه می‌شود، گرچه نغمات فلسفی دو شاعر در عرصه شعر و هنر دروزن و آهنگ و ریتم‌های مختلف وجود آکانه‌ای بیان شده است ولی اشعار هر دو از نظر مضمون از یک سرچشمۀ آب می‌خورد. این سرچشمۀ همانا سرچشمۀ «وحدت وجود» می‌باشد که پایه‌اصلی وایده‌آن آزادی انسان، شرف و تقدیس وجود انسانی است. این آرمان بلند بشری، احترام عمیق به لیاقت انسانی، ایده انسان و هنری و یک اندیشه و نگرش واقع بینانه هر دو شاعر بزرگ به حیات واقعی، زندگی مادی با قاره‌ای ظریف و زربفت بسته شده و با محبتی مقدس در آفرینش ادبی آنها هست. خلاصه آنکه نسیمی و عده‌های پوج خاده‌ان ریا کار شریعت، زاهدان، شیخها و دعوت آنها به جنت و حوری دارد می‌کند و با گفتن:

مرا به وعده فرد از ره می‌بر کامروز،

زلعل یار همه کام دل مهیا شد.

موقعیت خود را به درستی آشکار می‌سازد، این فکر در ساحه هنر حافظ نیز بصدای درمی آید.

در آثار غنایی نسیمی چگونگی عشق و محبت تنها در وابستگی اش به حق و «نور مطلق» نیست، این حقیقتی است که نسیمی و حافظ عموماً در غزلیات خود، افکار عمیق فلسفی خود را در ادبیات عاشقانه می‌گنجانیده‌اند. لیکن در فلسفه «وحدت وجود» که اساس جهان بینی آنها می‌باشد در عین حال که انسان، وجود احاطه کننده او، زیبایی تمام طبیعت و اجزاء جدا شده از کل فجسم و ظاهر می‌باشد آنها؛ نمی‌توانند به وجود واقعی بیگانه به مانند.

نسیمی، شاعر انساندوستی که با اضطرابات مادی و معنوی و در میان بلاها و دردهای اجتماعی زندگی کرده و در راه آزادی و سعادت بشری آماده هر نوع فداکاری و جانبازی بوده یک چنین متفکری بی‌شك وقتی سخن از عشق میراند الوریت انسان و کیفیت لیاقت انسانی را از نظر دور نمی‌دارد. در این نظر کاه در ساحه ادبی نسیمی و حافظ عشق آتشین و شعله ورشان در طی قرون متمامدی، دارای مفهوم و معنای وسیع و عمیقی می‌باشد، این عشق انسانها را به زندگی، دوست داشتن زندگی، مردانگی و مبارزه در راه حق و عدالت و به فداکاری فرا می‌خواند:

حقیقت عاشقین عشقی دور تمناسی  
سن اویله سانما او بیو تجاقدور عشق دو نیاسی  
کو نولیان عشق او دونا شام کیمی محبتله  
گر ک در جان ورده عاشقلر حسن نیتله

\* \* \*

عشق و قمنای عاشق حقيقة است  
خیال مکن دنیای عشق بازیچه است .  
ای دل همچو شمع سمیمانه در آتش عشق بسوز  
عاشقان باید با حسن نیت جان بدهند .

\* \* \*

واهیست راه عشق که هیچش کناره نیست  
آنجا جز آنکه جان بسپارند چاره نیست .  
هر گه که دل به عشق دهی خوش دمی بود .  
در کار خیر حاجت هیچ استخاره نیست

(حافظ)

این عشق والا مقدس رند پیر (حافظ) که شهرتش دنیا را  
فرا گرفته و نسیمی را که به عقیده « انا الحق » رسیده بود به درجه‌ای  
میرساند که آنها با صدای بلند می‌خوانند .  
فارغ از کعبه و بستانه و دیرینم و کنست  
ملک وحدت وطن و قاف قدم خانه ماست

(نسیمی)

از آن به دیر مفانم عزیز میدارند  
که آتشی که نمیرد همیشه در دل ماست

(حافظ)

دو شاعر بلند پایه شرق که مسائل پیچیده اجتماعی - فلسفی  
دوران خود را بطور واضح و روشن در آینه شعر و هنر بطریز هنرمندانه‌ای

منعکس کرده‌اند - طبیعتی را که به انسان عشق و حیات بخشیده، چقدر  
محبانه و عمیق دوست داشته‌اند! خواه در آثار نسیمی و خواه در آثار  
حافظه‌دار اشعار من بو طبیعت، گویا طبیعت و زیبائی‌های فرمونگر ش  
توسط استادی ماهر و در زیر قلم سحرانگیز او نقش بسته و بارگاهای  
مختلف بدان جان بخشیده است. این آثار هنری جاندار و فنا ناپذیر  
در پنهان هنر بشریت، ذوق استhetیک خود را از نسلها به نسلهای بعدی  
حفظ کرده و همچنان همین ذوق را حفظ خواهد کرد.

نسیمی آمدن بهار را برای انسانها فصلی برای دور کردن درد  
و غم ازدل چنین بقلم می‌آورد:

بهار آمد، بهار آمد بهار سبز پوش آمد،  
رها کن فکر خام ای دل که می‌درخم بجوش آمد.

لب ساقی و جام می‌میان باع و فصل گل،  
غنیمت دان که از غیبم سحر گه این بگوش آمد.

نسیمی تا لب جانان و جام می‌بود دیگر،  
بزهد خشک می‌حاصل نخواهد سرفوش آمد.

حافظه نیز همین محبت شاعر اته را با آمدن بهار هژده می‌دهد

و می‌نویسد:

رسید هژده که آمد بهار و سبزه دعید،  
وظیفه گر بر سد هصر فرش گلست و نبید.

صفیر مرغ برآمد بظ شراب کجاست،  
فتان فتاد به ببلل، نقاب کل که درید.

ما در این مقاله، تنها یک قطره از مرواریدهای هنری پروردۀ  
شده در سینه این دو عمان بزرگ هنر و فکر چیدن نتوانستیم.  
شکی نیست که با گسترش نسیمی شناسی و با کشف بستگی و  
علاقه بین شاعر بزرگ با اسلاف خود، معاصرینش و مراقبانش اسرار  
فاش نشده عالم شعر و هنر از طرف ادبیان خودی و محققان ادبیات شرق  
و غرب کشف خواهد شد.

### نقد احکام دینی در اشعار نسیمی

شاعر متفکر و توانا، عمال الدین نسیمی همیشه در مقابل ذور گویی،  
بیعدالتی و ظلم ایستاده و با گنجینه افکار مدرکی که معنای حیات  
آدمی را آشکار می‌سازد و با انبوه سخنان حکیمانه در میان ظلمت  
زمانه‌اش میدرخشد. او بکمک خلق آثار پر حرارت خود در تمام عمر  
انساندوستی و پاکیزگی معنوی – اخلاقی را ترجم کرده است. یکی  
از جوابی که نسیمی را بلند پایه می‌نمایاند و در نظر عان عزیز و گرامی  
میدارد، اشعار و آفریده‌های صاف و تمیز اذربیجان آذر بایجانی و کشف  
و نشر افکار فلسفی در ادب آذری است. آفرینش ادبی نسیمی بخاطر  
تکامل بدیعی خود و عمق معنوی افکار اجتماعی – فلسفی اش در تاریخ

ادبیات آذربایجان مرحله نوینی را تشکیل داده است.

قلب عمال الدین نسیمی همیشه با این آرزو در طپش بوده است که همچون اسلاف خود یکی از کسانی باشد که راه حق و عدالت و دوستی بین ملتها را ترجم و تبلیغ کند. لیکن زمانه‌ی شاعر در مقابل آرزوها و آرمانهای والای او چون سدی آهنین ایستاده، رفته رفته تضاد ما بین هنرمند وزماقه، شاعر و جامعه‌اش، متفکر و اجتماععش عمیق قرشده برای هنرمند بزرگ فاجعه عمیقی را به وجود آورده بود. نسیمی با قبول مسلک حروفی برای از بین بردن تضادها و حل مشکلات مهمی که در مقابلش صفت کشیده بودند با مراجعت و توجه به افکار معاصرینش چنین گفته بود:

یا ای حریف نصیحت قبول کن،  
جور و عتاب به حریف احتیاج نیست.  
در دنیا هر کس که در فتنه را بست،  
الحق زهی سعادت، بخدا ذهی ثواب.  
با افکار ناموافق و افعال ناصواب  
هر گرزماه کسی را خشنود نساخت.  
چه رسمی است که جبرئیل واهریمن همدم باشند؟  
به چه وجهی طوطی و غراب مونس هم میشوند؟  
ستم بی حد دوران، تلقینات پیچیده زاهدان و صوفیه‌ای بی صفا،  
قربانیان راه فتنه و فساد، قواعد و قوانین زماقه که کسی را خشنود

نمی ساخت، نتایج افکار نا موفق و کارهای ناصواب، اسیر شدن جبرئیل (اعمال خیر) در دست اهریمن (اعمال شر)، جبر و مجبوریت دوستی و موافق شدن طوطی و کلاع، تمام این تضادهای جامعه و این مسائل اجتماع، نیزی را به مسلک پر روح و مبارز قازه آن دوران یعنی حروفیه تزدیک کرده بود.

این مسلک با بعضی از فواین از در مخالفت برآمده احکام سنت دینی را به مسخره گرفته و دشمن بی امان خادمان طفیلی دین، صوفیهای و طرفداران جهل و نادایی شده بود.

معلوم است که ایدئولوژی مذاهب مختلف اسلام در قرون وسطی در سرزمینهایی که اسلام گسترش یافته بود موجب بوجود آمدن تضاد آشی نایذ بر اجتماعی و محاربات صنفی شده بود. این تضاد کاهی برخورد کوچک و کاهی برخورد بزرگ طریقها را موجب شده و حتی شکل جنگ مبارزه بخود گرفته بود.

ف - انگلستان در اثر معروف خود به نام « مبارزات روستائی آلمان » نقش مبارزات دینی را در اجتماع تحلیل کرده و نوشته است « در قرن ۱۶ در دوران معروف به دوران محاربات دینی، قبل از هر چیز بحث بر سر منافع هادی معین صنفی بود. این مبارزات مدت‌ها پس از آن در انگلستان، فرانسه هائند برخوردهای داخلی مبارزه طبقاتی بوده است. اگر این مبارزه طبقاتی در آن زمان با علامت دینی رخ داده است منافع، خواستها و احتیاجات طبقات مختلف بالفائدین

سرپوش گذاشته شده و این مسئله اصلاً ماهیت آنرا تغییر نمیدهد و با  
شرايط ديني آن زمان اينكار بسياز آسانتر ميسر ميشود ».

همين فکرف - انگللس در سر زمينهای فئوداليزم که دين اسلام  
در آنها رواج يافته بود و همین طور در آذربايجان تماماً عابدو قابل قبول  
است. به اين ترتيب که در آينجا تعاليم طريقتهاي مختلف از آنجمله  
صوفيگري و مسلك حروفيه منافع اقتصادي و سياسي طبقات را تشکيل  
داده و منافع گروههای صنفي را منعکس می کرد .

نسيمي که در ادبیات شرق او را « لشکر بي پرواي ميدان عشق  
وفدائي بزرگ کعبه محبت » تعریف می کنند ، از شاعران صوفیسم و  
حتی از شاعران منسوب به حروفیه متفاوت میماند و اشعار زیر اظطرمان  
را در این مورد بخود جلب می کند :

به صورت گرچه خيلي شبيه است نسيمي ،

بمعنا نام هر سنگ سياهي (حجرى) کيميا نیست .

صوفیزم و حروفیگری و دیگر طریقها به منافع ، احتیاجات و  
خواستهای خود با پرده دینی سرپوش گذاشته و در راه آرمانها و  
ایدههای خود به طرز موافق و با فرم و اسلوبهای مناسبی مبارزه میکردد ،  
نسيمي اساساً متفاوت با دیگران مانند يك هنرمند بزرگ که با کیفیت  
نويني ظهر میکند . « گیب » شرقشناس انگلیسي مینویسد :

« نسيمي با حروفی بودنش جای يگانهای بخود میگيرد . او  
همچون يك شاعر حقيقي جهتهای مساعد حروفیگری را برای

آفرینش شعر انتخاب کرده و اشتباهات و نظریه‌های درهم و برهم آنرا رد کرده بود».

حروفیان حروف را بر اساس مقدس بودن و قدرت الهی داشتن آن پایه گذاری کرده و بانشر افکاری که شخصیت انسانی را ارزش هی نهد، او را بزرگوار می‌نمایند و همچنین با فلسفه شرف افزای انسانی قرنم دوستی بین ملت‌ها و مدافع خلق بودن در زمانه خودشان یک جهان بیشتر مترقبی را با ماهیتی پیش‌رو بنا نهادند.

دانشمند مشهور قرن بیستم عرب «فردیسان تقل» در کتاب قاموس خود به نام «المذجدة» ضمن بحث در عقیده حروفیان مینویسد: «حروفیان میگویند کاینات ابدی است و با حرکت ابدی و جاودائی همیشه در حرکت است... آنها در مجالس دینی... خطاهای نقصانهای دینی خود را پیش رئیس مذهبی خود اعتراف میکنند».

گویا حروفیان با دین که میگفت «دینی فانی است، موقتی است و با دیگر احکام نظیر آن جدایی آشتبایی ناپذیری داشتند که این مسئله فیزی نسبت به دوران خود یک ماهیت مترقبی داشته است.

در آثار فرمی این جهت‌ها بشکل بارزی تجسم یافته است.

شاعر متفکر برای نشر افکار فاسفی خود، مسئله محبت را اساس شعر خود قرار داده و در آفریده‌های عاشقانه خود به طرز هنرمندانه‌ای درایفای فکر فلسفی خود در زیر لفافه سخن نایبل آمده است. بنابراین عقیده شاعر اسلام و عالم کفر برای عاشق مکان سیاحتی

است. او میان بتخانه و کعبه تفاوت جدی و فاحشی نمی‌یابد. محض بدین خاطر عاشق حقیقی در مقابل آنها لا بالی و بی‌قید است. خلاصه عاشق در راه عشق و در میدان محبت خسر و صاحب سریر است:

اسلام و کفر برای عاشق یک مسیر است،

هر جا که عاشق مسکن گزینند امیر است.

آنکس که در میان بتخانه و کعبه فرق هی گذارد،  
هنوز بالغ نشده، اگرچه پیر باشد.

آن فقیری که در راه عشق صورت به خاک می‌مالد  
نامش در جهان خسر و صاحب سریر است.

شاعر خسر و صاحب سریر جهان را از هر چیزی والامقام در نظر می‌گیرد و کوشش و سعی هنری خود را صرف نمایاندن عزت و شرف او می‌کند. بنابراین عقیده نسیمی انسان کاملی که ذات خویشن را عمیقاً و بدرستی در را کند به مقام الوهیت رسیده است.

حق تعالی در ذات همین فرزند آدم است،

سی و دو حرف کلام خدای تعالی است.

بدان که جمله عالم خود خالق است.

آدمی جانی است که خورشید صورت اوست.

همچنانکه نسیمی نشان میدهد در را انسان، فهم شرف انسانی و دریغ اوروزی از جانبازی و فداکاری برای والائی و سربلندی انسان از اعمال بزرگ انسانی است. «اهل نظر» و «اهل بصیرت» یعنی

روشنفکران و انسانهای کامل زمانه، لیاقت انسانی را بهتر درک کرده و برای ارجمندی شرف انسانی هرچه از دستشان برمی آید دریغ نمی کنند.

به لب اهل نظر جان گفتند، پسندیده بود  
بدهافت نقطه پنهان گفتند پسندیده بود.  
آنکه بصورت آدم سجده میکنند قرا  
با عرش صورت رحمان گفتند، پسندیده بود  
هنرمند بزرگ با نشر و تعمیم ایده‌های «اهل نظر» انسانهای پیشو و روشنفکر زمانه، نشان میدهد که «دیوان العین» (منظور شاعر تیپهای منفی مانند اشغالگران، استثمارگران، زاهدان و واعظان میباشد) به ناحق لیاقت و ارزش انسانی را بی ارج مینمایند.  
در مورد تیپهای منفی شاعر قبل از هر چیز زاهدانی که احکام دینی را محافظت مینمایند جای مخصوصی دارند. در اشعار فسیمی، زاهد دشمن بی امان ذوق انسانی، شعر، سخن بدیع، کلام موزون، هنر لیاقت و شرف انسانی است. زاهد شعر دانمی پسندد، آیه مشهور قرآن درباره شاعران دوره بت پرسنی «والشعراء ينجهم الفاوون» (شعراء را گمراها دربال می‌افتد) در دست زاهدان بهانه اساسی شده و همیشه با ذکر این آیه به مخالفت با شعر می‌پرداختند.

لا کن ما خوب میدانیم که جریانهای مرتبه دینی و طبقات پرچمدار قانون روحانیت، خود از سخن موزون و هنر همیشه استفاده

و بهره گرفته‌اند. واعظان، خطیبان، مفسران، حتی همین زاهدان خودشان برای به نظم درآوردن و مرتب کردن قواعد و قوانین دین در کتابهای رساله و عقیده و تفسیرهای نوشته شده در باره قرآن و حتی موعظه‌ها یشان بر بالای منبر برای انبات مقصود مرام خود بطور مناسب و موافق به شعر و ادبیات رجوع کردند. دین، کلیسا و مسجد شعر و هنر را همیشه مطیع خود ساخته و در بهره کیری از شعر و هنر بعنوان وسیله‌ای برای تأثیر بیشتر دین و محکم کردن اعتقادات و حفظ منافع خود کوشیده‌اند. این هنر مترقی و پیشروه‌میشه در ترقی و تعالی اجتماع انسانها خدمت کرده و در حال خدمت است.

نسیمی برای تنقید و افشا کردن جواب سست عقاید دینی، ماهیت افسانه‌ای و جهانی که باعث شکست معنویات انسانی است از ادب و هنر بطور استادانه بهره گرفته است.

بدین خاطر، شاعر زاهد را که تعمیم‌دهنده احکام دینی است، باتیپ منفی اش برای افشاء و نقد احکام دینی انتخاب کرده است. نسیمی زودبز و دبه همین زاهد رجوع می‌کند، بعضاً با او «دردهایش را تقسیم می‌کند» و گاهی فکر دوری جستن از اورابا او در میان می‌گذارد و به این قریب در هر دو حال زاهد را به تمسخر و استهزاء می‌کیرد. هنرمند بزر که سعی دارد اعمال زاهد محروم از ذوق و سعادت را همراه با صوفیها افشا کرده و رسایشان سازد.

نسیمی فکر خود را در مورد زاهد و صوفی گاهی بصورت مستقیم

ولی اکثر آن سرپوشیده و در لفافه سخن ایفا می کند که در هر حال در فرمای آفریده شد، آتشهای تنقید است که بدرستی به هدف نشان - شده‌اند.

شاعر زاهد و صوفی را بعنوان مخلوقی غدار، بی قید، بی مغز و پوسیده - مغز به طنز می کشد و آنها را اشخاصی غافل از نشئه زندگی - عشق انسانی که به انسان جلامی بخشد و معنویت او را تعالی می دهد - درک نکننده زیبایی و قدرت دوستی همانند ریشه‌ای کرم خورده تصویر می کند . حتی در اشعار غنایی فسیمی چنین چهره‌هایی همیشه به طنز کشیده شده است:

اسرار زلف را زاهد کجا داند،  
که تسبیحش به زنار می ماند .

... فقیه از آدم اکراه دارد به او سجده نمی کند ،  
خلقت این دیوبه امار می ماند .  
... صوفی بی صفا همیشه در اضطراب است  
از این جهت به بوئیمار می ماند .

شاعر در اینجا در فرمای هماهنگ غنایی و هیجایی، نا آگاهان به اسرار زلف، زاهدانی که تسبیحشان به زنار می ماند طبیعت و خوی آنها را که مایل امردادن هستند افشا می کند . بین سخن و عمل زاهد تفاوت فاحش و مسافت بسیاری است . او از معنویت انسان واقعی که محتاج سجدۀ حقیقی است دور می باشد .

صوفی محروم از ذوق و صفاتیز مانند پرنده بوتیمار می باشد .  
بوتیمار پرندهای است که بنا به روایت مردم ، همیشه در کنار آب  
می نشیند در حالیکه به آن اعتماد ندارد و از آن نمی خورد . می ترسد  
از اینکه بنوشد و آب تمام شود ، بدان جهت همیشه تشنگ و لله زنان  
در کنار آب می ماند . صوفی هم در عین حال که در میان نعمتهاي دنياست  
با ترس از « سوختن در جهنم » از آنها بهره ای نگرفته است ، با  
حضرت به اين نعمتها می نگرد . شاعر با شبیه او به بوتیماریک شبیه  
بسیار شاعرانه واقعی بکار برده است .

شاعر این صفات زاهد و دیگر صفات او را با ایيات زیر بیاد  
انتقاد و طنز می کیرد :

کار زاهد در محراب ذکر و اطاعت است  
چنگ عاشق در مقابل محبوبش زیر و بم می فوازد

یا :

Zahedi که تسبیحش شل و زلفش پر چین نباشد  
 ذکر او باد هو است ، سجده اش زنار است  
 و همچنین :

ای زاهد اگر چه ذکر تسبیح نوابش زیاد است  
 من آنرا با عشق عوض کردم و از ثواب آن گذشم  
 همینطور :

عاشق صادق پرنده نیست ای زاهد ،  
 برای شکار او تسبیح را داده ساز سجاده را دام مکن  
 بنابه فکر شاعر ، زاهدی که مردم را در نادانی و جهل نگاه می دارد  
 کار و پیشه اش فقط ذکر ورد و دعا است در حالیکه هنر عاشق راستین

عبارت از صبر او بر جفای عشق و ناله کردن در پیش زیبایان مانند صدای  
زیر و بم چنگ است.

Zahed بی خبر از عشق و محبت از حقیقت واقعی نیز دور است. بدان  
علت تسبیح او در مقابله با عشق چیزی بی ارزش و بی اهمیتی است. چون  
این تسبیح نه تنها به قصد شکار و بدام انداختن عاشق دانه هایش بر روی  
سجاده پرا کنده شده و سجاده نیز غیر از تله و دام واقعی چیز دیگری  
نیست. در، ایات زیرو دیگر ایات نظیر آن در اشعار نسیمی، اعمال  
 Zahed با اتهامات بزندمای تنقید و افشاء می شود :

ای «الذی یوسوس» اطاعت هایت هواست،

راه کجت ذلالت و سخنان پوچت خطاست.

کسیکه بی امامت شد ایمان ندارد،

کسیکه به عهد و فاکرد دینش را کم کرده است.

نسیمی در اینجا به آیه فرآن در حق شیطان (الذی یوسوس فی  
صدور الناس) (او، یعنی شیطان، در قلب انسانها شک و تردید می آفریند)  
اشاره کرده، صفات مخصوص شیطان را با استعاره به Zahed منسوب  
می دارد .

بدین ترتیب شاعر از قوانین و احکام دینی، تعالیم و تلقینات روحانی  
استفاده بوده و در شخصیت Zahed عموم روحانیت مرجع را تنقید، افشاء  
می کند. به فکر او، Zahed غیر از شیطانی که گمراه کننده مردم  
آفریننده صدھا شک و وسوسه، شبھه و اضطراب در قلب انسانها، چیز

دیگری نیست . زاهدان در واقع دینی را که قبول کردند احکام آن را از هم می پاشند . چشم انها از قدرت دیدن حقیقت عاجز است : از صورت حق چشمان خود را می بندد ، نمی دانم از چیست ، حیله اش مانند شیطان است ، مگر از حق بیزار شده ؟

نسیمی در تمام آفرینش های ادبی خود به عقاید موهومنی چون بهشت ، جهنم ، آب کوثر ، دعوت دین به اطاعت کور کورانه و وعده های پوج آن سرعنا داده و در اشعارش زیبایی های واقعی حیات را ترنم کرده است . شاعر در مبارزه با موهومنات و خرافات نخست زیبایی هارا می ستاید و صفات قدسی آنرا گاه آشکار و گاهی در لفاف سخنان هنرمندانه اش ترنم می کند . در حالیکه دین با تلقین « خدا در بهشت دینداران را از شراب پاک سیراب خواهد کرد » ، شاعر لبان آتشین زیبایان را که از عشق به حیات شعله ور شده وزبانه می کشد بعنوان سرچشمه واقعی احتیاج پیش می کشد و آنرا از شراب « می سلسبیل » و « آب کوثر » و عده داده سده بر ترمی یابد :

بیا دلبر که مشتاقم دلم دیدمت را آرز و دارد ،  
از غم زار شد ازوصل تو شکر می خواهد ،  
« تقاهم ( بهم ) » از لبانت بجانم خبر می دهد  
دلم از لبانت برای درد هایش چشم می خواهد ،  
یا :

لبانت از شراب های بهشت خبر می دهد ، از آن جهت  
لبت سلسبیل شد نامش کوثر گفتند

۱ - اشاده به شراب های بهشت .

به عقیده شاعر بهشت و جهنم پرده‌های سیاه کشیده شده بروی صورت زیباییهاست . بدین علت است که او انسانها را به فسراز و عده‌های پوج و بهره‌گیری از نعمات دنیوی و زندگانی دعوت می‌کند: و عده را بگذار، ای دل ، بیا این دم خوش است ،  
دی گذشت ، فردا غایب است ، پس این دم خوشت  
بدین منوال شاعر از فناعت صوفیها که می‌گویند «ماسلیم -  
شد گان تیرقنا هستیم» فاصله زیادی می‌گیرد .

بعقیده فسیحی دیروز گذشته است . فردا هنوز نیامده و نرسیده است . پس در میان این دو، زمان ناموجود زمان حال حاضر است که باید از آن استفاده کرد .

در اشعار شاعر ، عشق مایه زندگی است و مزیت انسان ،  
کیفیت معنوی ، لیاقت و شرف او در درک عشق حقیقی است . بنابراین عقیده او دوست داشتن زیبائیها ، دوست داشتن زندگی است .

درک عشق در واقع فهم معنا و فلسفه زندگی است . فداکاری در راه عشق ارزشمندی لیاقت انسانی است . عشق مترادف تعالی یافتن بزرگوار بودن ، عظمت و وقار داشتن است :

بهزادی که مرا به فردوس دعوت می‌کند ، بگو  
بگفته او چشم مدوذ که من گلزار خود را یافتم .

ای غافل مضطرب که نقد را به طرادرداده‌ای ،  
آن ماهر وی طرۀ طرام را یافتم .

لَا کن قوای سیاه جامعه او دشمن غدار جدیتها و کوششهاي  
بیدار کننده آفریدهای او درمورد حیات عشق و سعادت به گروههای  
زحمتکش بود. بدین خاطر شاعر با زاهد و «صوفی سالوس» با  
استعارات جالبی در مقابل همین قوای سیاه رو در رومی ایستاد و آنها  
را به آتش اتفاقاً کشند خود می اندازد :

زاهد بمن گفت که خوب را دوست ندار  
خطا است فکر زاهد خطاست.

این اسرار را کجا داند عازیل (رباکار)،  
که طاعت آن زرق وریاست

نسیمی در مقابل این بلای وحشتناک یعنی احکام دینی که  
انسان را از عشق به حیات، از آرزوی خلق کردن و زندگی کردن و  
از کیفیت محبت و احترام به بشریت، وطن و عائله محروم می کرد از  
عناد برآمد و موقعیتی مخالف آشتبای در مقابل آنها بخود می گیرد.  
شاعر در مقابل به آفریدن سیماهای دلخواه خود می پردازد این سیماها  
چهره‌های انسانی و زیبایی عاشق و معشوق بود. زیبائی برای شاعر،  
جنت، عشق و حوری و افعی بود.

نسیمی ترا با هزار جنت و حوری عوض می کند،  
تو برای عاشق هم جنت وهم حوری.

شاعر نشان میدهد، انسانهایی که بی خبر از چگونگی دوست  
داشتن عشق و زیبایی هستند و آنهاهی که از عشق به حیات دورند و

انسانها را دوست ندارند غیر از سنگهای سیاه چیز دیگر نیستند.

آنکه اسیر حسن آدمی نمی شود

حجر است، حجر است، هجر است حجر.

نیمی که بساس دین اسلام عمیقاً وارد بود هر جا که لازم می آمد از قرآن، احادیث و روایات دینی استفاده کرده، در نشر افکار شرف افز انسانی و همچنین افکار متفاوت با افکار ایده آلیستها که برای زمانه اش اهمیت داشت، می کوشید.

تمام این مسائل نشان می دهد که نیمی در عین حالیکه نعمه پرداز یک عشق را ستین و مترنم کر دوستی بین ملتها بوده، به ثبوت می رساند که برای رسیدن به این آدمانهای بشری داینه های بشر دوستایه احکام دینی در مقابلش سدی چون دیوار چین کشیده است.

در آسیای تزدیک مبارزاتی که علیه خرافات دینی باشد کم نبوده است، لیکن در میان این مبارزات زندگی پر از فدا کاری و جاذبازی نیمی و آثار آتشین و کوبنده او بی توجه به محدودیت معین تاریخی و تضادهای دوران، با جهان بینی پیشو و مبارز زمانه اش بسیار چشمگیر می باشد.

«پایان»



## نشریافت :

دکتر رضا دانشور	رشد و تکامل اجتماعی
(خودخوئیس بونخس)	دوزخ
ترجمه‌ی کاظم فیروزمند	افکار جلیل محمدقلیزاده
«بهزاد آبادی باویل	(عباس زمانوف)
کاووس فرهادی	و آنگاه حماسه شد
مهدی اکبری حامد	آذر بجانان آذر بایجان

## نشر می‌یابد :

اسد حسینی	تنگناهای اجتماعی جهان سوم
علیرضا تبریزی	شیدائی اجتماعی
نقی محمدی	بچه‌های پاپر هنه
باقر نوبری	شناخت طالبوف تبریزی
سیروس کارگر	عصر بوروکراسی

۳۷/۴/۱۹ شماره ثبت ۵۹۰



نشر تلاش، تبریز